

مجموعه 6 یادداشت از وبلاگ ناصر پورپیرا

برای پدر محمد ، سلام

در باره سؤال تان، به گمانم باید منتظر یک مقاله نسبتاً مفصل باشید که مجمل آن چنین است

یادداشت 19

نام کورش در کتاب تورات به صورت خوروش آمده است که در روسی کهن به معنای مار سیاه زهرآگین و یا خروس جنگی است. امروزه این معنی را نمی توان در فرهنگ های زبان روسی یافت و تنها از مسیر منابع اتیمولوزی زبان روسی دسترسی به آن میسر است. این همان واژه ای است که در پیشوند نام خروشچف هم دیده می شود. و لازم است اشاره کنم نام های فامیل روسی ارتباط گسترده ای با اسامی حیوانات وحشی و جنگلی دارد، مثلاً زایتسوف و یا مدویدوف که اولی به معنای از خانواده ی خرگوش ها و دومی به معنای از خانواده ی خرس هاست. بدین ترتیب نام کورش یک لقب محلی روسی است که اشاره به یک حیوان بی رحم دارد و با ردی که از او در تاریخ به عنوان تخریب کننده ی بی امان تمدن شرق میانه باقی مانده ، کاملاً منطبق است.

و به همین ترتیب است نام انشان که به غلط آن را قسمتی از ایلام و در حوزه ی کنونی منطقه فارس شناخته اند. این هم از آن حقه بازی های پروفیسوران عالی مقام دانشگاه های اروپا است که برای وصله پینه کردن تاریخ هخامنشیان از هیچ جعل و تفسیر احمقانه ای روی نگردانده اند. آن ها یک دولت و امپراتوری جعلی تر و بی نشانه تر از اشکانیان، به نام امپراتوری و تمدن ماد بدون هیچ نشانه دیرین شناسی و قوم شناسی و باستان شناسی ساخته اند تا فقط گهواره ای برای پرورش کورش و محملی برای ایرانی شناختن او تدارک دیده باشند و چون کورش در گل نیشته ی بابلی اش خود را برخاسته از انشان معرفی می کند، پس از ۲۵۰۰ سال با سرهم بندی کردن مثنی مطالب قلابی بی سر و ته و نامفهوم کوشیده اند انشان را همان فارس معرفی کنند که در اصل نه یک نام بومی قبیله ای و جغرافیایی، بل واژه ای تحقیر کننده و شبه ناسزا، به معنای غریبه و بی خانمان و ولگرد است، که بومیان ایران و بین النهرین بر متجاوزین هخامنشی گذارده اند. اشاره کنم که واژه ی هخامنش نیز لقب دیگری است که پس از تسلط داریوش و نخست وزیری مردخای و انتخاب استر به عنوان ملکه ی داریوش و قتل عام پرخشونت مخالفان یهود در سراسر ایران، که نزد یهودیان به عید پوریم معروف است و بالاخره تسلط کامل رابی های یهود بر ایران و بین النهرین، مردم شکست خورده ی منطقه بر قوم داریوش نهادند و آن ها را حاخام منش به معنای پیرو روحانیت یهود نام نهادند. این نام پس از خروج قوم کورش از منطقه، به سبب شکست شان از اسکندر، هرگز در تاریخ ایران تکرار نشده و تا ۸۰ سال پیش هیچ کس با آن آشنا نبوده است و این خود دلیل بزرگی است که بومیان ایران هخامنشیان را مهاجم و غریبه می شناخته اند. بیگانگی آن ها برای بومیان ایران تا به آن حد جدی و خاطره ی ویرانگری های شان در بین النهرین و ایران چندان با نفرت و خشم عمومی توأم بوده است که ردی از این امپراتوری را، تا ۸۰ سال پیش، حتی در افسانه های شاهنامه نیز نمی یابیم

تلفظ درست انشان ، که کورش در گل نیشته ی بابلی اش، سرزمین و زادگاه و مرکز قدرت بومی خویش معرفی می کند، انزان است، که به صورت انزاب نیز ثبت است و نام ناحیه ی بزرگی در حاشیه ی شرقی دریای سیاه بوده است که درست با همین تلفظ، هنوز بر چند دهکده ی پراکنده از حوالی اردبیل تا سوچی در کناره دریای سیاه باقی مانده است. استادان عالی مقام اروپایی کوشیده اند به مدد یک گونی سریش این نام را با جغرافیای فارس (کنونی منطبق کنند). (ادامه دارد)

بدین ترتیب برای نخستین بار، کلمه‌ی فارس را در کتیبه‌ی بیستون داریوش می‌یابیم و پیش از آن در هیچ صورتی و حتی در گل نوشته‌ی کورش، این واژه ثبت و یافت نشده است. این کتیبه تعدادی واژه و اسامی دیگر نیز ارائه داده است که باز هم برای اولین بار در اسناد تاریخی ایران دیده می‌شود:

هخامنش: به عنوان بنیان‌گذار ناشناس سلسله‌ی هخامنشی

پارس: به عنوان اشاره‌ای بر قوم حاکم

بگ: به عنوان نام یک خدا

ارت: به عنوان نام خدایی دیگر

اورمزد: به عنوان صفتی برای خدا، با مفهوم سرزمین بخش

امپراتوری هخامنشیان، درست پس از مرگ کورش، به علت مخالفت کمبوجیه و بردیا با تسلط یهودیان بر آن امپراتوری، در حال از هم پاشیدن بود. یهودیان که سرمایه‌گذاری کلان خود برای استقرار کورش را در خطر می‌دیدند، با کودتای داریوش، موفق به حذف آن دو برادر و موجب ظهور شاخه‌ی جدیدی در آن امپراتوری به سرکردگی داریوش شدند و امپراتوری نوپا را به طور کامل در اختیار گرفتند. پس از این تحول به نام‌های کاملاً جدیدی در آن تجمع، چون آریارمن، ارشام، ویده فرنه، گئوبروه، بگبوخشه، ارت منش، ارت شیر و غیره برمی‌خوریم، که تمامی آن‌ها نام‌های ساختگی و دائرةالمعارفی‌اند، با دیگر اسامی بومیان ایران، چون مرتی‌یه، چین چه فری، ویزدات، که در همان کتیبه آمده، تطابق و همخوانی ندارند و به احتمال زیاد به جای نام‌های یهودی شخص داریوش و همراهان کودتاگر او به کار رفته‌اند. پیدا شدن این اسامی جدید، در نام‌گذاری سلاطین هخامنشی، که با اسامی ثبت شده در زبان ایلامی و کردی و اورارتویی هیچ سنخیتی ندارند، نشان می‌دهد که مرکزی در کار استحکام و سازمان‌دهی مدیریت سیاسی، فرهنگی و نظامی این امپراتوری با هدف‌های خود بوده است. چندان که پیدایش خط میخی هخامنشی و ساختمان مرکزی تخت جمشید را نیز درست در همین ایام و با ظهور داریوش برابر می‌بینیم. در این باره اسناد محکم تاریخی لازم را در جلد اول کتاب 12 قرن سکوت ارائه داده‌ام.

این اسناد با صراحت تمام مسلم می‌کند که این نیروی فرهنگی و خردمند، پس از کشتن کمبوجیه و بردیای ضد یهود، در جریان کودتای داریوش و قتل سراسری تمام طرفداران آن‌ها، دربار هخامنشیان را در اختیار گرفته‌اند. تورات به دفعات بر این تسلط کامل رابی‌های یهود بر دربار هخامنشیان تأکید می‌گذارد، که مشروح آن را می‌توان در کتاب‌های استر، عزرا، نمیا، دانیال و اشعیا در تورات یافت و من کوشیده‌ام گزیده‌ای از آن‌ها را در همان بخش اول کتاب 12 قرن سکوت ارائه دهم. سؤال بزرگ تاریخی، که در این مرحله بروز می‌کند سئوالاتی است که می‌توان درباره‌ی ساختمان و سطر نوشته‌های پاسارگاد ارائه داد و در کوشش برای یافتن پاسخی برای این سئوالات، پرده‌ی دیگری از جعلیات تاریخی مورخین یهود درباره‌ی آن دوران را گشود. (ادامه دارد)

یادداشتی برای آقای همدانی

سلام، در یادداشت ۲۰ از اسناد کردی سخنی نگفته‌ام، آن جا صحبت از اسامی شناخته شده‌ی تاریخی در سه زبان کردی، اورارتویی و ایلام بود. کاملاً قبول دارم که کلمه‌ی مکتوب به زبان کردی، که متعلق به پیش از دوران

اسلامی باشد، نیافته ایم و تردید ندارم که از قوم ماد تاکنون حتی به قدر یک دکمه ی لباس و یا نعل اسب اشیاء و اسناد باستانی، در همدان و هیچ کجای دیگر به دست نیامده و ذکر نام این قوم احتمالاً ناشی از بد خوانی عمدی نام مانایی هاست، که در اسناد بین النهرین به صورت ماندی ها هم آمده است، چندان که اینک به یقین کامل می توان مدعی شد که تمام ادعاها درباره ی قوم ماد جعل مطلق و در واقع بافتن آستری مناسب، برای لباس ظاهراً فاخر هخامنشیان است. زیرا بدون افسانه های مادی، کورش بدون پدر بزرگ، بدون همسر، بدون جنگل بان پرورش دهنده و بدون گنجینه های همدان می ماند و قصه ی کودکانه ی ظهور کورش از پاسارگاد و پارس، بدون مقدمه های سرگرم کننده آغاز می شد.

باری بحث من بر سر غیر بومی و غیر محلی بودن اسامی هخامنشی، پس از ظهور داریوش بود و اشاره کردم که این اسامی، ساختگی و انسکلوپدیک است و هرکدام را به منظور تاکید بر موضوعی مثلاً خدای بگ و یا خدای ارت ساخته اند، درست مانند لقب جعلی آریا مهر که برای محمد رضا شاه تراشیدند. بعدها و در بحث پس از اسلام خواهیم نوشت که کل زبان فارسی کنونی را، درست با همین شیوه، در اواخر قرن سوم هجری و در دربار سامانیان سرپا کرده اند.

مثلاً نام های اورارتویی مانده بر کتیبه ی آنزبایجان، که به وسیله ی ملیک شویلی خوانده شده، چنین آوایی دارد: کادیا اونی، پولو آدی، بیا ای نی، لیب لی اونی، آرگیشتی، که به آوای ترکی و قفقاز جنوبی بسیار نزدیک است و حتی واژه ی ترکی مستقیم آد و گیشتی را در آن می یابیم، که نام آرگیشتی را می توان به گریزاننده ی مهاجمان ترجمه کرد و ترکیبی است از دو واژه ترکی و یا در کتیبه های ایلامی به اسامی با آوای عربی و خوزی بر می خوریم: شوئروک نهونته، هور پتیل، کوک نشور، تمنی هلکی. در این اسامی نیز رد آواها و لغات کنونی و کهن اعراب جنوب و خوزی ها پیداست: هور، نشور، هلکی. حتی آوای آن چند اسمی که به اصطلاح از مادها ذکر می کنند، بسیار از آوای نام های پس از داریوش دور است: ایشتو ویگو، آستواکس، ارباکیس. به نظر من این اسامی از آن ماندی ها و به آوای زبان ارمنی نزدیک است، که همسایه ی ماندی ها بوده اند. اما آن اسامی که پس از داریوش در اسناد هخامنشی ظهور می کند، نه فقط با هیچ یک از آوای اسامی این همسایگان هخامنشی، بل که حتی با آوای واژه های مانده در کتیبه ی بیستون هم منطبق نیست و با آوای اسامی مانده در گل نبشته ی کورش، مثلاً آوای نام چش پش نیز قرابت ندارد.

بنا بر این آقای همدانلی من هرگز از اسناد و مکتوبات کردی و مادی چیزی نگفته ام و تا زمانی که لااقل یک نشانه ی قابل قبول یافت شود، چیزی نخواهم گفت. و توأصوا بالحق و توأصوا بالصبر

یادداشت 21

هیچ کس در دوگانگی مدیریت امپراتوری هخامنشیان تردید نکرده است، تا جایی که این دو مدیریت را به علت تفاوت های اساسی و بنیانی آن. به دو تیره ی مختلف آن قبیله منتسب کرده اند. این دوگانگی را می توان از طریق غیر مستقیم دیگری نیز بر ملا کرد. مثلاً مفسران و مورخین یهود، با غلط خواندن گل نبشته ی کورش، (که بخشی از نادرست گویی در باره ی آن را، در ابتدای بخش اول «پلی برگزیده» و در مقاله ای با نام «گل نبشته ی کورش» گفته ام)، و با استناد به یک جمله ی خودستایانه ی او در آن گل نبشته، کوشیده اند آن جمله را تا مقام نخستین منشور حقوق بشر بالا کشند و معلوم نیست بر کجای سردر سازمان ملل بچسبانند!!! اما هرگز نخواسته اند بر اعترافات عدیده ی داریوش در کتیبه ی بیستون، به گوش و دماغ بری، میخکوبی اسیران به دروازه ها و دار زدن های مکرر

سرداران و رهبران مقاومت اقوام ایران و بین‌النهرین تفسیری بنویسند، و به سادگی بر اعمال او، که نخستین نمونه‌ی سرکوب به شیوه‌ی کنونی ارتش اسرائیل و ایالات متحده و سپاهیان استعماری 4 سده‌ی اخیر در جهان بوده است، چشم پوشیده‌اند.

هنوز درباره‌ی خشونت هدایت‌شده‌ی داریوش در جلوگیری از گسترش مقاومت در میان اقوام و ملت‌های مغلوب کوروش، به صورت آکادمیک، بررسی لازم صورت نگرفته است، اما اگر بخواهیم با استناد به همین روایت‌های موجود قضاوتی کنیم، باید بگوییم در حالی که این اسناد به مسالمت‌جویی بردیا و کمبوجیه نسبت به حقوق اقوام پایمال کوروش اشاراتی می‌کند، دیگر اسناد مستقیم و همزمان آن دوران، و بالاتر از همه متن کتیبه‌ی بیستون، به خشونت بی‌بدیل داریوش در گزینش روشی مخالف کمبوجیه و بردیا تصریح دارد. و آن‌گاه که اشارات تورات و نقل‌های مستقیم مورخین یهود را، در مخالفت وسیع کمبوجیه با باز ساخت معابد اورشلیم و متفرق کردن دوباره‌ی یهودیان و برچیدن تجمع تازه پدید آمده‌ی آن‌ها را در نظر می‌گیریم، چشم انداز تازه‌ی در شناخت روابط یهود و هخامنشیان گشوده می‌شود.

مخالفت کمبوجیه نسبت به یهودیان به قسمی محسوس بود و توقف بنای خدا در آن عصر طوری در یهودیان « مؤثر واقع گردید که بعضی از مورخین شرق چون عمل تبعید یهودیان به وسیله‌ی او را نظیر بخت النصر دیدند به اشتباه کمبوجیه را بخت النصر تصور کرده‌اند. یهودیان مقیم یهودیه، که مجبوراً ساختن خانه خدا را متوقف کرده بودند، ادامه‌ی بنای خانه‌ی خدا را موقوف به عصر شاهنشاه دیگری که پی به اهمیت اتحاد با یهود برد، نمودند. مدت حکومت شش ساله کمبوجیه در بابل هنگام حیات پدرش و دوره‌ی 7 ساله‌ی سلطنت بعد از پدر، لطماتی نسبت به برنامه‌ی ملی یهود وارد کرد. چنان‌چه رویه‌ی کمبوجیه هم مانند پدرش ادامه می‌یافت موقعیت بزرگی نصیب (مهاجرین یهود می‌شد). (حبیب لوی، تاریخ یهود ایران، جلد اول، ص 234

اگر به دستور پیشین کوروش، که به عنوان نخستین فرمان صادره‌ی او در بابل شناخته شده، رجوع کنیم، بدون مکتب معلوم می‌شود، که فرزندان کوروش در ارتباط با قوم یهود درست نقطه‌ی مقابل پدر عمل کرده‌اند.

در سال اول سلطنت کوروش، پادشاه پارس، خداوند آن‌چه را که توسط ارمیای نبی فرموده بود، به انجام رساند. « خداوند کوروش را بر آن داشت تا فرمانی صادر کند و آن را نوشته به سراسر زمین پهنورش بفرستد. این است متن آن فرمان: من، کوروش پارس، اعلام می‌دارم که خداوند، خدای آسمان‌ها، تمام ممالک جهان را به من بخشیده است و به من امر فرموده است که برای او در شهر اورشلیم که در یهودا است خانه‌ی بسازم. بنابراین، از تمام یهودیانی که در سرزمین من هستند، کسانی که بخواهند می‌توانند به آن‌جا بازگردند و خانه‌ی خداوند، خدای اسرائیل را در اورشلیم بنا کنند. خدای اسرائیل همراه ایشان باشد! همسایگان این یهودیان باید به ایشان طلا و نقره، توشه راه و (چهارپایان بدهند و نیز هدایا برای خانه‌ی خدا تقدیم کنند). (عهد عتیق، عزرا، 1:4-1

نکته‌ی بدیع این جاست که تورات نظیر همین فرمان را، از زبان داریوش نیز نقل می‌کند، با این تفاوت که فرمان کوروش به بازگشت اسیران و آغاز مجدد بنای خانه‌ی خدا در اورشلیم تصریح دارد، در حالی که فرمان داریوش بر رفع مزاحمت از باز ساخت بنای معبد اورشلیم، که پیش‌تر دستور آن را کوروش داده بود، اشاره دارد. همین مطلب ساده بر این حقیقت تاریخی صحه دوباره می‌گذارد که در فاصله‌ی این دو فرمان، که دوران حکمرانی کمبوجیه و بردیا است، روابط بین یهودیان و دربار هخامنشیان تیره بوده و این حقیقت دیگر تاریخی را محکم تر می‌کند که

مسئولیت تاریخی قتل بردیا و کمبوجیه با یهودیان است که برای آسودگی خیال خویش، داریوش را در راس یک گروه هفت نفره ی کودتاگر، به قصابی مردم منطقه و قتل عام دشمنان یهود، در ایران و بین النهرین، می گمارند.

بگذارید خاتمی خدا دوباره در جای سابقش ساخته شود و مزاحم فرماندار یهودا و سران قوم یهود که « دست اندرکار ساختن خانه خدا هستند، نشوید. بل که برای پیشرفت کار بی‌بردنگ تمام مخارج ساختمانی را از خزانه سلطنتی، از مالیاتی که در طرف غرب رود فرات جمع‌آوری می‌شود، بپردازید. هر روز، طبق درخواست کاهنانی که در اورشلیم هستند به ایشان گندم، شراب، نمک، روغن زیتون و نیز گاو و قوچ و بره بدهید تا قربانی‌هایی که مورد پسند خدای آسمانی است، تقدیم نمایند و برای سلامتی پادشاه و پسرانش دعا کنند. هر که این فرمان مرا تغییر دهد، چوبه‌داری از تیرهای سقف خانه‌اش درست شود و بر آن به دار کشیده شود، و خانه‌اش به زباله‌دان تبدیل گردد. هر پادشاه و هر قومی که این فرمان را تغییر دهد و خانه‌ی خدا را خراب کند، آن خدایی که شهر اورشلیم را برای محل خانه‌ی خود انتخاب کرده است، او را از بین ببرد. من، داریوش پادشاه، این فرمان را (صادر کردم، پس بدون تأخیر اجرا شود)». (تورات، عزرا، 12-6:6)

بدین ترتیب محتوای این نخستین اعلامیه‌ی داریوش، معلوم می‌کند که استقرار و استیلاي پر از جنایت و کودتا گرانه‌ی او در منطقه، فقط می‌توانسته است با کمک یهودیان برقرار شده باشد، که رفتار کمبوجیه و بردیا را با بر باد رفتن آرزوهای‌شان در توطئه‌ی مسلط کردن کورش بر مردم شرق میانه، برابر می‌دیدند. شاید اکنون دیگر این بحث تازه گشوده درباره‌ی روابط هخامنشیان و قوم یهود را، به سرانجام روشنی رسانده باشم و اگر کسی مترصد دریافت حقیقت بوده، اینک دیگر علت اصلی برآمدن ناگهانی امپراتوری هخامنشی در شرق میانه، سبب و چه‌گونه‌گی نابودی پیاپی فرزندان کورش و نیز نحوه و دلیل به قدرت رسیدن ماجراجویانه و پر از کشتار داریوش (را)، که چیزی جز تجدید حیات و اقتدار قوم یهود در منطقه نبوده است، کشف خواهد کرد. (ادامه دارد)

چهارشنبه، 15 مرداد، 1382

یادداشت 22

باری، اینک داریوش با توسل به سخت‌ترین خشونت‌ها، بر منطقه مسلط شده است و یهودیان دریافته‌اند که کنترل خشم این همه قوم مغلوب، بی‌نظارت مستقیم آن‌ها میسر نیست. تجربه‌ی حکومت کمبوجیه و شورش سراسری و عمومی ملت‌های متعددی در شرق میانه، علیه سلطه‌ی هخامنشی، به آن‌ها فهمانده بود که ادامه‌ی حیات آن امپراتوری محتاج برآوردن یک مرکز قدرت جدید در جای بابل ویران شده است. آن‌ها، چنان که تورات به دفعات اعتراف می‌کند، مهار اداره‌ی امپراتوری هخامنشیان را به دست گرفتند و نمایشات القاکننده‌ی عظمت را آغاز کردند: با تقلید از نقوش و سمبل‌ها و نشانه‌ها و معماری کاخ‌های آشور و بابل، و چنان که داریوش خود اعتراف می‌کند، با استفاده از هنرمندان ملت‌های شکست خورده‌ی بین النهرین و ایران، در شوش و تخت جمشید و پاسارگاد و همدان، قصرهای سلطنتی ساخته شد و برای بیان روایت نادرست رخدادها، با کپی برداری از خطوط آشوری و بابلی، خط ساده‌ای اقتباس کردند. خطی که فقط در سده‌ی نخست حکومت هخامنشیان به کار رفت، چنان که از

اردشیر دوم به بعد، کتیبه‌های چند سطرې سلاطین، به متون کوتاه مغلوط خام‌دستانه‌ای بدل شد که گویی هیچ صاحب نظری برای تصحیح آن‌ها یافت نمی‌شده است. مورخ امروز با نگاه به کتیبه‌های سراپا مغلوط و معیوب اردشیر دوم و سوم مطمئن می‌شود که آن امپراطوران و منشیان‌شان خواندن و نوشتن خطوط درباری خویش را نمی‌دانسته‌اند و این هنوز در حالی است که متن این کتیبه‌ها، واژه به واژه، تقریباً رونوشت مکرری از کتیبه‌های !!!امپراتوران پیشین هخامنشیان بوده است

باری در این کتیبه‌ها و به ویژه کتیبه‌ی داریوش در بیستون، برای نخستین بار به واژه‌ی فارس برمی‌خوریم که مفاهیم گونه‌گونی را منتقل می‌کند. به زحمت بتوان سند مکتوب باستانی دیگری یافت که توسل به جعل و دروغ در آن، به وسعت کتیبه‌ی بیستون باشد. من هر بار که متن این کتیبه را می‌خوانم از خود می‌پرسم به چه سبب تاکنون در این مطالب مغشوش باریک نشده‌اند و متنی چنین مزورانه و در عین حال سفاکانه را سنگ نخست و پایه‌ی !!!عمارت فرهنگ، تاریخ و هویت ایرانیان قرار داده‌اند؟

من فقط به یکی از ده‌ها دروغ آشکار داریوش در کتیبه‌ی بیستون اشاره می‌کنم تا معلوم شود چه گونه اسنادی را جدي گرفته‌اند و چه کسانی، با چه حد از دانایی، کوشیده‌اند بر مبنای این گونه پریشان نویسی‌های بی‌پایه، هخامنشیان را آغازگر تمدن و تاریخ ایران معرفی کنند. داریوش در بند 11 ستون 1 می‌نویسد

داریوش شاه گوید: پس از آن مغي گئومات نام از پ نئسي يادووا برخاست. او به مردم دروغ گفت که من بردیا پسر کورش هستم و مردم همه از کمبوجیه برگشته به سوي او شدند

: و در سطر 26 ستون 4 می‌نویسد

داریوش شاه گوید: و میزادات نام پارسی دروغ گفت که من بردیا پسر کورش هستم. او پارس را نافرمان کرد

بدین ترتیب يك بار هم در کتیبه‌ی بیستون صحت این ضرب المثل معروف به اثبات رسید که: «دروغ‌گو کم حافظه است!!» به این دلیل داریوش را می‌بینیم که در کتیبه‌اش، به صورتی غیر عادی، به خواننده التماس می‌کند که سخنان او را دروغ نپندارند

تو که از این پس این نوشته را خواهی خواند، کارهایی را که در يك سال انجام داده‌ام باور کن و دروغ مپندار. « قسم به اورمزد، که دروغ نیست. و من هنوز تمام اعمال‌ام را ننوشته‌ام تا به نظر قابل باور بیاید و دروغ پنداشته (نشود)!!! (کتیبه‌ی بیستون، ستون چهار، بندهای 6 و 7 و 8

آن چه در کتیبه‌ی بیستون بیش‌ترین حیرت مورخ را برمی‌انگیزد این است که داریوش به دفعات از شورش مردم پارس علیه حکومت هخامنشیان سخن می‌گوید. آیا این چه گونه امپراتوری پارسیان است، که هم از آغاز، پارسیان (علیه آن شوریده‌اند!!!) ادامه دارد

به راستی که از متن کتیبه‌ی بیستون دریافت دقیق مفهوم واژه‌ی پارس ناممکن است. پیش‌تر نوشته بودم که واژه‌ی «پارسه» یک ناسزا و به معنای ولگرد و بی‌خانمان و مهاجم ناشناس است. این معنا هنوز هم در واژه‌نامه‌های کردی و فارسی ضبط است و می‌تواند پس از هجوم ناگهانی قوم غریبه‌ی هخامنشی، از سوی بومیان شرق میانه و ایران، به عنوان لقبی تحقیرآمیز به قبیله‌ی کورش، به خصوص پس از خون‌ریزی‌های سراسری داریوش بخشیده شده باشد و بررسی‌های گمانه‌های دیگری که در بخش اول کتاب 12 قرن سکوت ضبط است و تقریباً در صحت این گمانه‌ها تردید ندارم، زیرا واژه‌ی پارسه یک لغت نوظهور و بدون پشتوانه‌ی قومی و جغرافیایی است، که پس از تسلط داریوش بر ایران عرضه می‌شود و ثبت مکرر آن در کتیبه‌ی بیستون نیز کاربرد مبهم و نامعینی دارد.

داریوش، در درجه‌ی نخست، همدستان خود در کودتای علیه بردیا و کمبوجیه، و نیز سرکرده‌گان نظامیان‌اش را، که به سرکوب سرداران اقوام مقاوم می‌فرستاد، پارسی خوانده است، که می‌تواند روزنه‌ی روشنی به لقب بودن این عنوان بگشاید :

ویدرن نام پارسی، بنده‌ی من، او را سرکرده‌ی آن سپاه کردم... وومیس نام پارسی، بنده‌ی من، او را به سرکوب « فرستادم... پس از آن سپاه فارس را فرستادم... ارت وردی‌ی نام پارسی، بنده‌ی من، او را فرمانده‌ی آنان کردم... ویوان نام پارسی، بنده‌ی من را سردار آن‌ها کردم... ویدفرنا نام پارسی، بنده‌ی من او را سردار آنان کردم... در زمان کشتن گنومات مغ این مردان با من همکاری کردند و همدستان من بودند : ویدفرنا، پسر وایسپار پارسی، اوتان پسر ثوخر فارسی، گئوبروو پسر مردونی‌ی پارسی، ویدرن پسر بگاییگن فارسی، بگ بوخش پسر داتودهی «. پارسی، اردومنش پسر دهوک پارسی

بدین ترتیب داریوش عمدتاً سرکرده‌گان نظامی و همدستان خود را پارسی می‌خواند و هر چند مواردی هم در کتیبه از واژه‌ی پارس مفهوم‌ی جغرافیایی برداشت می‌شود، اما این جغرافیا نامعین و پریشان است و اشاره‌ی درستی به منطقه‌ای خاص ندارد

مطلب بسیار مهم در کتیبه این است، که در مواردی، داریوش به نافرمانی و شورش سپاهیان و سرداران پارسی خود نیز اشاره می‌کند و عمده‌ترین شان، که شایسته‌ی دقت فراوان است. در بند 5 ستون 3 کتیبه‌ی بیستون ثبت است :

پس از آن سپاه پارسی مستقر در کاخ، که پیش‌تر از یهودیه آمده بود، نسبت به من نافرمان شد «. (شارپ، فرمان « های شاهنشاهان هخامنشی، ص ۵، وپاورقی

همین که داریوش سپاه یهودی را که از اورشلیم به کمک او فرستاده اند، و چنان که خود نوشته، در حساس ترین نقطه، یعنی کاخ او به عنوان گارد حفاظتی مستقر بوده اند را، سپاه پارسی می خواند، خود به خود تکلیف این واژه را معلوم می کند، اما حقه‌بازان دغلی که خود را کتیبه‌خوان و شرق شناس و ایران شناس و زبان شناس و از این قبیل عنوان‌های قلابی می‌دانند، واژه‌ی کاملاً قابل فهم و آشنای «بدایا» در سطر بالا را، با وقاحت تمام، «انشان» خوانده و ثبت کرده‌اند!!!! آیا همین طفره زدن و تغییر نام، مشت آنان را نمی‌کشاید، آبروی‌شان را نمی‌ریزد و معلوم نمی‌کند که این به اصطلاح شرق‌شناسان یهود، خود به خوبی از اصل ماجرای قوم‌شان و کورش و داریوش باخبرند و آیا همین سطر کتیبه‌ی بیستون نشان نمی‌دهد که محافظان و نظامیان و سازمان‌دهندگان آن امپراتوری را، از میان قوم بنی‌اسرائیل می‌گزیده‌اند؟ و صحت ادعای مرا که می‌گویم این اسامی ساختگی است و جایگزین نام‌های یهودی کرده اند، اثبات نمی‌کند؟ آیا اشارات صریح تورات بر این که دانیال و نحیا و مردخای و عزرا، یعنی ربی‌های برجسته‌ی یهود، به زمان داریوش و خشایارشا، شخص دوم و در واقع کارگردان حکومت هخامنشی بوده‌اند، تصویر آن امپراتوری یهود ساخته را تکمیل نمی‌کند؟ آیا این سؤال برای باستان‌پرستان ما گشوده نیست که چه گونه ممکن است کورش در گل نبشته‌اش تلفظ درست انشان را بداند، اما داریوش آن را بدایا بخواند؟ و آیا سرانجام از میان این انبوه ایران شناسان سند ساز بی‌سواد و حیل‌گر، کسی آماده‌ی پاسخ‌گویی به این سئوالات عمده هست؟

باری، پس از سقوط هخامنشیان، به دست اسکندر نجات بخش و گریز بقایای آنان، به سرزمین بومی خود، یعنی سرزمین خزران و سد بستان اسکندر ذوالقرنین بر مسیر بازگشت آن‌ها، در دربند قفقاز، به تقاضای بومیان ایران، که عیناً با توضیح قرآن نیز منطبق است، طومار هخامنشیان و به دنبال آنان، طومار این واژه‌ی پارس، تا ظهور (رضاشاه، در هم پیچیده شد. (ادامه دارد

(یادداشت ۲۴) (آخرین یادداشت برای پدر محمد

از پس فرار وحشیان هخامنشی، به آن سوی کوه های قفقاز، تا ۸۰ سال پیش، که یهودیان، سپاه جدید شعوبیه را، برای ایجاد تفرقه در میان اقوام ایران و در میان ملت های منطقه، به میدان ایران فرستادند، هیچ سلسله و سلطان و سرداری، خود و سلسله اش را فارس نخوانده است، مدعی نبوده است که فارس ها تمدن و هستی و هویت ایرانیان را بنیان گذارده اند، نگفته است که دیگر اقوام ایران، از نظر سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، باید که زیر دست فارس ها بمانند و در ۲۲۰۰ سال گذشته، هرگز صاحب اندیشه و قلم و مقامی، به سبب فارس بودن، بر خود نبالیده است و به آن سبب، امکانات این سرزمین را ملک طلق خویش نپنداشته است. در ایران، چه عرب حکومت کرده است و چه ترک و چه لر، حیات ملی ایرانیان، در روابطی بسیار پیچیده و پنهان، در سایه ی رعایت فدرالیسمی نانوخته، اما پرتوآن، تا زمان رضا شاه، با شاخص آشکار بقای ملی، ادامه داشته است

گواهی تاریخ می گوید که از سلجوقیان و مغول و قاجار و از امویان و عباسیان و انبوه کارگزاران خلفای حاکم، و از نادر خان خراسانی، تا کریم خان لر، هرگز نکوشیده اند که ترکی و عربی و مغولی و فارسی را، به عنوان زبان رسمی و ملی جا بزنند و پیوسته نیازهای منشآت و علمی و دینی ایران، با کمک گرفتن از زبان توانای عرب، نیازهای احساسی و فراغتی، با سرودن شعر به مخلوطی از زبان فارسی و عربی، و روابط درونی اقوام و ایلات، با زبان های بومی گذشته است

از زمان رضا شاه اطوارها و افتخارات قلابی هخامنشی خواهی و جدایی طلبی و زیاده جویی فارس ها را به جریان انداخته اند و لشکر فارس ها را به سرکوب سران اقوام و قبایلی فرستاده اند، که چند هزاره در هویت بومی خویش می زیستند و به ضرب و زور تفنگ، و با کمک روشن فکری نادان و ناتوان و مهمل باف سده ی

اخیر، بدون هیچ محدوده و رعایتی، زبان و پوشش و آموزش آبیکی و مفتخر و متکی به افسانه های شاهنامه و دیوان های شعر فارس ها را، جایگزین فرهنگ بسیار متنوع و غنی بومیان این سرزمین کرده اند. و از همان زمان، دیگر از آن فدرالیسم نانوخته، ولی مقدس و ملی، که بقای عمومی را تامین و تضمین کرده است، اثری نمی بینیم، همه مدعی یکدیگریم و در هر فرصت تاریخی، پیش و بیش از همه، به حساب کشتی قومی مشغول می شویم، که نمونه ی روشن آن را، در رخ دادهای پس از انقلاب اخیر دیدیم و دیدیم که یک فرصت طلایی، برای همبستگی و بهره برداری از امکانات ملی را، مطالبات ستیزه جویانه ی قومی، که عکس العمل طبیعی روش های فارس پرستانه ی پیشین، از زمان رضا شاه بود، به بی راهه برد

اینک هرچند که سرسخت ترین فارس پرستان و افسانه ساز ترین هخامنشی خواهان، از قماش شعبانی و شاپور شهبازی و مشتکی دیگر، هنوز می تازند، اطوارهای نوظهور و نژاد پرستانه ی باستان گرایان را، که یهودیان به رضا شاه و محمد رضا شاه دیکته کرده اند، در مراکز آموزشی و اداری به ذهن جوانان ما تزریق می کنند و با آموزه های شوونیستی، تاریخ را به کپک زدگی کشانده اند و با افیون قصه های شاهنامه ای تخیل کرده اند؛ اما وقت است که بر علیه این بدآموزی ها اقدام کنیم، این فرهنگ هنوز متکی به افتخارات دروغین ظاهرا ملی را، که مورخین فرمان بر کلیسا و کنیسه برای ما ساخته اند، به دور اندازیم، به خصلت های کهن ایرانیان پیش از داریوش بازگردیم، اتحادی رسمی و قانونی و برابر حقوق را پایه ریزیم و به نیازهای بومیان ایران توجه کنیم که صاحبان اصلی این سرزمین اند و ۷۰۰۰ سال است با این آب و خاک، بدون ستیزه ی ملی، و در نهایت صبوری، ساخته اند. این اصلی ترین و گشاده ترین دری است که برای عبور عمومی به آینده ی تابناک میهن مان باز می کنیم. و توأصوا بالحق و توأصوا بالصبر